

وظایف علم اجتماعی رهایی بخش

اریک آلین رایت



ترجمه‌ی کمال اطهاری



علم اجتماعی رهایی‌بخش در وسیع‌ترین معنا، در پی خلق معرفتی است برای پروژه‌ای جمعی که با انقیاد بشر بستیزد و شرایطی بسازد که مردم حیاتی بالنده بیابند. نامیدن آن به مشابه علم اجتماعی، به جای نقد یا فلسفه‌ی اجتماعی، برای نمایاندن اهمیت وظیفه‌ی معرفت علمی نظام‌مند برای آشکار کردن سازوکار جهان است. واژه‌ی «علم» را به معنای دسترسی ممتاز خبرگان به حقیقت بکار برده‌اند که خواهان القای دیدگاه خود به مردم عادی هستند. اما هرچند ارجاع به «علم» گاه چنین بوده، من علم را مقوله‌ای عمیقاً دموکراتیک می‌بینم، چرا که همه‌ی ادعاهای قطعیت مطلق را رد می‌کند و بر گفتگوی باز و غیرسلطه‌گر، به عنوان مبنایی برای تصحیح خطاها و پیشرفت دانش تأکید دارد. رهایی‌بخش خواندندش برای تعریف هدف اصلی اخلاقی آن است، یعنی از میان برداشتن زورمداری، و ایجاد زمینه برای شکوفایی انسان. اجتماعی خواندن آن اشاره به این باور است که رهایی، وابسته به دگرگونی جهان اجتماعی است، نه فقط درون خود. برای تحقق این مأموریت هر علم اجتماعی رهایی‌بخشی با سه وظیفه‌ی اصلی روبرو است: نخست، پردازش شناخت و نقد نظام‌مند از جهان به گونه‌ای که هست؛ دوم، ابداع بدیل‌های معتبر؛ سوم، شناخت موانع، امکانات و پیچیدگی‌های دگرگون شدن. در هر مقطع تاریخی یکی از آن‌ها ممکن است بیش از دیگران اهمیت یابد، اما همه‌ی آن‌ها برای ساختن یک نظریه‌ی جامع رهایی‌بخش ضرورت دارند.

نقطه‌ی شروع برای علم اجتماعی رهایی‌بخش، تنها نشان دادن وجود رنج و نابرابری در جهان نیست، بلکه تبیین این است که این مصایب در کدام خصایص ویژه‌ی نهادها و ساختارهای اجتماعی نهفته است، همچنین نشان دادن شیوه‌هایی است که به طور نظام‌مند باعث رنج‌افزایی مردم می‌شوند. از این رو نخستین وظیفه، شناخت و نقد فرایند علی‌ایجاد چنین رنج آفرینی‌هایی است

به طور معمول این شناخت وجه نظام مندتر و انکشاف یافته تر از علم اجتماعی رهایی بخش را تشکیل داده است. به طور مثال، فمینیسم دارای آثار بسیاری است که بر شناخت شیوه‌هایی متمرکز است که با آن‌ها روابط اجتماعی و نهادها، اشکال گوناگون سرکوب زنان را می‌سازند. تمرکز پژوهش بر این است که نشان دهد نابرابری‌های جنسی نه ناشی از «طبیعت» بلکه فرایندهای اجتماعی است. بررسی‌های بازار کار بر چنین مواردی چون جداسازی جنسیتی (sex-segregation) کار، نظام‌های ارزیابی که امتیاز کم‌تری به ویژگی‌های فرهنگی تعریف شده‌ی زنانه می‌دهند، تبعیض در ارتقای رتبه، سامان‌دهی نهادی که به مادران شاغل نمره‌ی منفی می‌دهند. مطالعات فمینیستی درباره‌ی فرهنگ شیوه‌هایی را آشکار نموده‌اند که با آن دامنه‌ی وسیعی از فعالیت‌های رسانه‌ای، آموزشی و ادبی و غیره، تصویری سنتی از هویت و خصایل جنسیتی را تقویت می‌کنند. تحلیل فمینیستی از دولت، شیوه‌هایی را بررسی کرده که ساختارها و سیاست‌های دولت به طور نظام‌مند به فرودست بودن زنان و اشکال مختلف نابرابری جنسیتی تحکیم می‌بخشند. مجموعه‌هایی مشابه از پژوهش‌های تجربی را در سنت‌های جنبش کارگری، نظریه‌های سرکوب نژادی و محیط‌زیست‌گرایان رادیکال، می‌توان مشاهده کرد.

شناخت و نقد با پرسش‌های مربوط به عدالت اجتماعی و نظریه‌ی هنجاری (normative theory) پیوستگی نزدیک دارند. نسبت دادن «رنج‌زایی» به یک سامان‌دهی اجتماعی، به تحلیل رنگ قضاوت اخلاقی می‌زند. پشت هر نظریه رهایی‌بخشی نظریه‌ای درباره عدالت نهفته است: تصویری از آن شرایطی که می‌بایست رعایت شود تا نهادهای یک جامعه عادلانه محسوب گردند. بسط کامل یک نظریه‌ی هنجاری به‌مثابه زمینه‌ساز نقد سرمایه‌داری، فراتر از این نوشته می‌رود؛ اما به‌طور فشرده، تحلیل من برآمده از برداشت برابرخواهی دموکراتیک رادیکال (radical democratic egalitarian) از عدالت است. این برداشت بر دو خواسته‌ی

هنجاری فراگیر مبتنی است که یکی به شروط عدالت اجتماعی می‌پردازد، و دیگری به شروط عدالت سیاسی:

- عدالت اجتماعی: در یک جامعه‌ی عادلانه باید همه‌ی مردم دسترسی فراگیر به ابزارهای مادی و اجتماعی ضروری برای بالندگی حیات خویش را داشته باشند.

- عدالت سیاسی: در یک جامعه‌ی از وجه سیاسی عادلانه، باید مردم به‌طور برابر توانا شوند تا در امر هدایت شرایط و تصمیم‌گیری‌هایی که بر سرنوشت مشترک‌شان تأثیر می‌گذارد حضور بیابند - اصلی که دربرگیرنده‌ی برابری سیاسی و تواناسازی دموکراتیک جمعی است.

این دو خواسته با هم در پی جامعه‌ای هستند که بر زمینه‌ی برابری اجتماعی و مادی، به کیفیت دموکراسی تعمیق و میدان عمل آن را وسعت می‌بخشد. البته مشکل در این است که نشان دهیم این اصول چگونه تحقق می‌یابند.

انکشاف بدیل‌ها

دومین وظیفه‌ی علم اجتماعی رهایی‌بخش این است که نظریه‌ای جامع و معتبر درباره‌ی بدیل‌های نهادها و ساختارهای اجتماعی موجود ارائه دهد که بتواند رنج‌زایی آن‌ها را از میان بردارد یا حداقل به‌طور چشم‌گیر کاهش دهد. این بدیل‌ها با سه معیار مجزا بر ساخته و ارزیابی می‌شوند: جذب‌کنندگی، اعتبار و تحقق‌پذیری (*desirability*, *viability and achievability*). این معیارها در نوعی سلسله مراتب جای دارند: همه‌ی بدیل‌های پسندیده دارای اعتبار، و همه بدیل‌های معتبر تحقق‌پذیر نیستند. انکشاف بدیل‌های پسندیده، بدون معیارهای اعتبار یا تحقق‌پذیری، در حوزه‌ی نظریه‌ی آرمان‌شهری اجتماعی و بیش‌تر در فلسفه‌ی سیاسی تجویزی جای می‌گیرد. به‌طور معمول چنین مباحثی از لحاظ نهادی بسیار ضعیف‌اند، تأکیدشان بر اعلام اصول تجربیدی بجای طراحی عملی نهادها است. ازین‌رو به‌طور مثال این فراز مارکسیستی، که کمونیسم

را جامعه‌ای بی‌طبقه تعریف می‌کند که در آن اصل «به هر کس به اندازه‌ی نیازش، از هر کس به اندازه‌ی توانایی‌اش» حاکم است، تقریباً درباره سازوکار نهادی کاربردی کردن آن خاموش بوده است. به همین ترتیب، نظریه‌های لیبرال عدالت به اصولی می‌پردازند که باید در نهادهای یک جامعه‌ی عادلانه رعایت شوند، اما آن‌ها را در شکل انتزاعی خود شرح داده‌اند بدون آن که بطور نظام‌مند به ساختارهای پایدار و پابرجایی بپردازند که می‌بایست برای به انجام رساندن اصول طراحی گردند. همه فیلسوفان اخلاق استدلال می‌نمایند، «باید» مستلزم «توانستن» است - [پس] هیچ اجبار اخلاقی برای امر ناممکن وجود ندارد. ازین رو، حداقل بطور ضمنی، باور به بدیلی پسندیده برای جهان موجود، نیازمند ساختمان نهادی معتبری از لحاظ نظری است تا آن اصول را تحقق بخشد. اما در عمل در فلسفه سیاسی توجه اندکی به این موضوعات شده است. بطور مثال استدلال جان رالز (John Rawls) این است که در واژگان، «اصل آزادی» وی بر «اصل تمایز» وی مقدم است، بدون آن که هرگز به امکان تحققش در نهادهای واقعی بپردازد. گرچه از طریق مباحثی از این دست، می‌توانیم به ارزش‌هایمان وضوح ببخشیم و میثاق‌های اخلاقی خود را برای فعالیت در راه دگرگونی اجتماعی مستحکم کنیم، اما درباره وظایف عملی نهادسازی (institution-building)، یا افزودن بر اعتبار چالش‌ها با نهادهای موجود، آگاهی اندکی می‌دهند.

در نقطه‌ی مقابل، بررسی برای بدیل‌های معتبر، پیشنهاد‌های دگرگونی ساختارهای اجتماعی موجود را می‌سنجد که اگر عملی گردند به‌طور واقعی می‌توانند به شیوه‌ای پایدار همان برآیندهای رهایی‌بخش را داشته باشند که انگیزه‌بخش طرح‌شان بوده است. شاید بهترین مثال در این زمینه برنامه‌ریزی متمرکز باشد، که شکل کلاسیک اجرای اصول سوسیالیستی بود. سوسیالیست‌ها معتقد بودند با اقتصاد عقلانی برنامه‌ای از طریق طراحی نهادی برای برنامه‌ی جامع متمرکز بجای هرج و مرج بازار، جوامع رشد بسیار بیشتری خواهند داشت. اما با شگفتی، برآیندهای ناخواسته‌ی برنامه‌ریزی متمرکز، نتایج

موردنظر را برباد داد، به طوری که اکنون اندک مردمانی به اعتبار آن به عنوان بدیلی رهایی‌بخش برای سرمایه‌داری باور دارند.

البته اعتبار یک طرح نهادی مشخص، موضوع همه یا هیچ نیست، بلکه به طور اساسی به شرایط گوناگون جنبی وابسته است. به طور مثال در کشوری که از لحاظ فرهنگی، اخلاق کار ریشه‌دار و حس تعهد جمعی وجود دارد، درآمد پایه‌ی نامشروط پرمایه می‌تواند اعتبار داشته باشد؛ اما در یک جامعه‌ی به شدت متمیزه‌ی مصرف‌گرا چنین نیست. یا در کشوری که پس از یک فرایند طولانی، دولت رفاه سخاوتمند برپایه‌ی برنامه‌های هدفمند هم‌افزا ساخته شده است، درآمد پایه اعتبار دارد؛ اما در جامعه‌ای با دولت رفاه تُنک‌مایه و محدود چنین نیست. از این رو مباحث مربوط به اعتبار [بدیلی رهایی‌بخش]، می‌بایست شرایط زمینه‌ساز کارکرد مناسب یک طرح مشخص را به حساب آورد.

انکشاف بدیل‌های معتبر، راه به میان مساله‌ی تحقق‌پذیری عملی آن‌ها در شرایط موجود اجتماعی می‌برد. برخی ارزش مباحث نظری درباره بدیل‌های معتبر را، اگر نتوانند از لحاظ راهبردی تحقق‌پذیر باشند، به زیر سؤال می‌برند. پاسخ به چنین شک‌ورزانی این است که عدم قطعیت‌ها و گمانه‌زنی‌های بسیاری پیش رو است که این امکان را نمی‌دهد که همه‌ی محدودیت‌های تحقق‌پذیری بدیل‌ها را در آینده بشناسیم. با چنین عدم قطعیت‌هایی، دو دلیل برای اهمیت داشتن شناختی روشن از دامنه‌ی بدیل‌های معتبر مطرح می‌شود. نخست، با انکشاف چنین شناختی در زمان حال، احتمالی بیش‌تر وجود خواهد داشت که اگر شرایط آینده موانعی بیش‌تر در راه آن چه اکنون ممکن می‌نماید ایجاد کنند، نیروهای اجتماعی پایبند به دگرگونی رهایی‌بخش آمادگی آن را خواهند داشت که راهبردهای عملی برای اجرای یک بدیل را تنظیم کنند. دوم، محدودیت‌های عملی درباره‌ی این که چه چیزی تحقق‌پذیر است، از یک وجه به باورها درباره انواع بدیل‌های معتبر ممکن وابسته است. این یک نکته‌ی تعیین‌کننده‌ی جامعه‌شناسانه است: محدودیت‌های اجتماعی امرِ محتمل، از باورهای مربوط به این محدودیت‌ها مستقل

نیستند. وقتی یک فیزیک‌دان استدلال می‌کند که سرعت حداکثر یک شئی دارای حد است، بیان محدودیتی عینی و ناشکستی است که مستقل از باورهای ما درباره‌ی سرعت عمل می‌کند. در امر اجتماعی باورها درباره محدودیت‌ها، به‌طور نظام‌مند بر امر ممکن تأثیر می‌گذارد. ازین‌رو انکشاف روایت‌های گوناگون از بدیل‌های معتبر، یکی از اجزای فرایند دگرگونی محدودیت‌های آن‌ها است.

به هیچ وجه آسان نیست استدلالی معتبر درباره‌ی «امکان‌پذیر بودن جهانی نو» ارائه نماییم. انسان‌ها در جوامعی پا به زندگی می‌گذارند که پیش‌تر ساخته شده‌اند، قوانین‌شان را می‌آموزند و ضمن رشد خود، درونی‌شان می‌سازند. در انسان‌ها، وظایف روزمره‌ی زندگی کردن و مواجهه با سوگ‌ها و شادی‌های آن از پیش نهاده می‌شود. این ایده که جهان اجتماعی به‌طور خودخواسته برای بهتر شدن از ریشه باید تغییر یابد، آن‌ها را به تقابل می‌کشاند. به این دو دلیل که ارائه‌ی بدیلی به روشنی بهتر و نیز کارآمد مشکل است؛ همچنین انگاره‌سازی موفقیت‌آمیز برای درآویختن با ساختارهای قدرت و انحصار برای ساختن بدیل سخت است. ازین‌رو حتا اگر کسی تشخیص مسأله و نقد نهادهای موجود را بپذیرد، طبیعی‌ترین پاسخ احتمالاً حسی تقدیرگرایانه خواهد بود که کاری اساسی برای تغییرات واقعی نمی‌توان کرد.

این تقدیرگرایی مانعی جدی در برابر کسانی است که خواهان برچیدن بی‌عدالتی‌ها از جهان اجتماعی موجوداند. البته یک راهبرد ساده این است که به داشتن سناریوهای معتبر علمی برای تغییر رادیکال اجتماعی بهایی چندان ندهیم، و در عوض بکوشیم چشم‌اندازی شوق‌انگیز از بدیلی دل‌خواه ارائه دهیم، مبتنی بر خشم از نابرابری‌ها در جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، که با امید و شور درباره‌ی توانایی‌های بشر آمیخته باشد. بارها این اندیشه‌ورزی آرزومندانه‌ی فرمند، نیروی محرک قدرتمندی را آفریده است. اما امکان ایجاد مبانی لازم برای دگرگونی جهان را با تولید یک بدیل پایدار رهایی‌بخش فراهم نمی‌کند. تاریخ پر است از پیروزی‌های قهرمانانه بر ساختارهای

سرکوبگر موجود، که اما شوربختانه به ساختمان اشکال جدید سلطه و نابرابری انجامیده است. ازین رو وظیفه‌ی دوم علوم اجتماعی رهایی‌بخش، انکشاف دادن هر چه نظام‌مندتر ایده‌ی نهادهای بدیل معتبر، با اتکا به علم است.

انکشاف نظریه‌های جامعی درباره بدیل‌های قابل‌تحقق، کانون فعالیت عملی در راهبردهای تغییر اجتماعی است. اما این عملی است مشکل، نه تنها به این خاطر که ارزیابی تحقق‌پذیری به اندیشه‌ی آرزوپرور آسیب می‌زند؛ بلکه به این دلیل هم که شرایط آینده که بر پیش‌بینی‌های هر راهبرد بلندمدتی تأثیر می‌گذارند بسیار ناروشن‌اند. همانند مورد اعتبار، و بیش از آن تحقق‌پذیری، با یک دوتایی ساده [درست یا نادرست] روبرو نیستیم: پروژه‌های متفاوت دگرگونی نهادی دارای پیش‌بینی‌های متفاوتی برای هنگام به اجرا درآمدن هستند. احتمال این که یک بدیل معتبر در یک مقطع در آینده عملی گردد به دو نوع فرایند بستگی دارد. نخست، به راهبردهایی که آگاهانه دنبال می‌شوند و قدرت نسبی کنشگران اجتماعی که با بدیل مطروحه موافق یا مخالف‌اند. دوم، به مسیر حرکت در طول زمان در دامنه‌ای گسترده از شرایط ساختاری اجتماعی، که بر این فرصت‌های راهبردی موفقیت تأثیر می‌گذارند. این مسیر به‌نوبه‌ی خود تا حدی برساخته‌ی تأثیرات غیرعمدی انباشت‌شونده‌ی فعالیت بشر است، اما همچنین نتیجه‌ی راهبردهای آگاهانه‌ی کنشگرانی است که خواهان دگرگونی شرایط فعالیت خویش‌اند. بدین ترتیب تحقق‌پذیری یک بدیل به میزان جامعیت و جذابیت آن وابسته است، راهبردهایی همه‌جانبه باید تنظیم شود که هم به ایجاد شرایط برای عملی شدن بدیل‌ها در آینده کمک نماید، و هم توانایی تحرک‌بخشیدن به نیروهای اجتماعی لازم را در چنان شرایطی برای پشتیبانی از آن بدیل داشته باشد.

نظریه‌ای برای دگرگون‌سازی

انکشاف شناخت این مسایل، هدف سومین وظیفه‌ی عام علم اجتماعی رهایی‌بخش است: نظریه‌ی گذار. به علم اجتماعی رهایی‌بخش می‌توان به‌مثابه سفری از حال به آینده

نگریست: نقد جامعه‌گویی آن است که چرا می‌خواهیم از جهانی که در آن می‌زییم فراتر رویم؛ نظریه‌ی بدیل‌ها به ما می‌گوید به کجا می‌خواهیم برویم؛ و نظریه‌ی دگرگون‌سازی از چگونگی رسیدن از این‌جا به آن‌جا سخن می‌گوید. این [چگونگی] با مسائلی سخت و درهم‌آمیخته روبرو است: یک نظریه‌ی سازوکار بازتولید اجتماعی که ساختارهای موجود قدرت و انحصار را حفظ می‌کند؛ یک نظریه‌ی تضادها، محدودیت‌ها و شکاف‌های درون چنین نظام‌هایی، که می‌تواند فضای لازم برای راهبردهای دگرگون‌ساز اجتماعی را بگشاید؛ یک نظریه‌ی پویایی توسعه‌بخش نظام [موجود] که شرایط را در طول زمان برای چنین راهبردهایی تغییر می‌دهد؛ و به‌طور حیاتی، یک نظریه‌ی راهبردهای تغییر خود راهبردها.

مقاله‌ی بالا بخشی از پژوهش گسترده‌تر اریک آلین رایت درباره‌ی بدیل سوسیالیستی

است که در منبع زیر منتشر شده است:

Erik Olin Wright, COMPASS POINTS: Towards a Socialist Alternative, new left review ۴۱, sep-oct ۲۰۰۶